

درآمدی بر
فلسفه و ادبیات

اوله مارتین اسکیلز

برگردان: مرتضی نادری دره‌شوری



نشر اختران

فهرست مطالب

۹	۱. «فلسفه و ادبیات» چیست؟
۱۱	فلسفه در حکم ادبیات
۱۶	ادبیات در حکم فلسفه
۲۲	فلسفه‌ی ادبیات
۲۷	برای مطالعه‌ی بیشتر
۲۸	یادداشت‌ها
۳۳	۲. فلسفه و ادبیات در دوران باستان
۳۴	افلاتون
۳۹	ایون
۴۳	جمهوری
۵۰	ارستو
۶۵	برای مطالعه‌ی بیشتر
۶۶	یادداشت‌ها
۶۹	۳. تعریف ادبیات
۷۰	چرا تعریف ادبیات؟
۷۵	چگونه ادبیات را تعریف کنیم؟
۸۱	ادبیات چیست؟
۸۲	نظریه‌های بُرون‌گرا
۸۷	نظریه‌های درون‌گرا
۸۹	شباهت خانوادگی
۹۰	نظریه‌ی نهادی
۹۸	ادبیات: مفهومی ذاتاً مورد مناقشه؟
۱۰۲	برای مطالعه‌ی بیشتر
۱۰۲	یادداشت‌ها

«فلسفه و ادبیات» چیست؟

پرسشی را که در عنوان این فصل آمده است، به طرق گوناگون می‌توان پاسخ داد. برخی چنین پاسخ می‌دهند که «فلسفه و ادبیات» صرفاً تلاقی دو رشته است که فرقی مثلاً با «جامعه‌شناسی و شیمی»، یا، «روانشناسی و فیزیک» ندارد. ولی من با چنین دیدگاهی موافق نیستم. فلسفه را به لحاظ تاریخی می‌توان یک «رشته‌ی مادر» دانست که تمام رشته‌های دیگر از دامان آن بالیدن آغاز کرده‌اند. فیلسوفان دوران باستان تقریباً در باب هر چیزی تأمل می‌کرده‌اند، و رشته‌های گوناگونی که می‌شناسیم، مثل ریاضی، فیزیک، اقتصاد و... همگی از دل فلسفه پدید آمده‌اند، به این صورت که ابتدا روش‌شناسی مجزایی، در اغلب موارد بر پایه‌ی شواهد تجربی، پدید می‌آمد و سپس مورد پذیرش همگان قرار می‌گرفت و به این ترتیب حوزه‌ای از پژوهش قوام می‌یافت. روان‌شناسی نمونه‌ای متأخر از این جریان است و زبان‌شناسی شاید متأخرترین نمونه باشد. اما ادبیات حوزه‌ای از تحقیق و مطالعه نیست که به این طریق به وجود آمده باشد. ادبیات به‌عنوان رشته‌ای آکادمیک بسیار نوظهور است؛ وقتی سقرات افلاتون^(۱) می‌گفت که شعر^(۲) درگیر «خصوصیتی دیرینه» با فلسفه است^(۳)، البته رشته‌ای آکادمیک را در نظر نداشت، بلکه منظور او آفرینش و اشاعه‌ی ادبیات بوده است.

افلاتون (۴۲۹-۳۷۴ ق.م) شخصیتی مهم، هم در فلسفه به معنای دقیق کلمه و هم در رابطه‌ی آن با ادبیات، است و ما در فصل بعد

۱۰۵	۴. مؤلف: روانش شاد؟!.....
۱۰۶	نیت مؤلف.....
۱۱۱	مرگ مؤلف: بارت و فوکو.....
۱۳۰	منبع معنا کجاست؟.....
۱۳۶	برای مطالعه‌ی بیشتر.....
۱۳۷	یادداشت‌ها.....
۱۴۱	۵. هرمنوتیک و تفسیر.....
۱۴۵	تولیدات تناثری در حکم تفسیرهای جمعی.....
۱۴۸	مورد توفان.....
۱۵۴	گادامر و هرمنوتیک.....
۱۵۸	ماهیت تفسیر.....
۱۶۷	برای مطالعه‌ی بیشتر.....
۱۶۷	یادداشت‌ها.....
۱۷۱	۶. ادبیات در فلسفه؟.....
۱۷۶	شکل، سبک و محتوا: دو الگو.....
۱۸۰	فلسفه‌ی مبلّغ: افلاتون و فایدروس.....
۱۹۰	دو سبک: ویتگنشتاین.....
۱۹۵	تلقی استعاره‌ی از تجربه‌گرایی: کواین.....
۲۰۱	این همه به چه معناست؟.....
۲۰۴	برای مطالعه‌ی بیشتر.....
۲۰۵	یادداشت‌ها.....
۲۰۹	۷. فلسفه در ادبیات؟.....
۲۱۰	مارتا نوسباوم، رمان‌ها و اخلاق.....
۲۳۰	استنلی کاول.....
۲۴۱	برای مطالعه‌ی بیشتر.....
۲۴۱	یادداشت‌ها.....
۲۴۵	۸. فلسفه / ادبیات.....
۲۴۷	کتاب‌شناسی.....
۳۱	نمایه.....

فلسفه در حکم ادبیات

«فلسفه و ادبیات»، به تعبیری می‌تواند فنون بلاغی^(۸) فلسفه یا به بیانی دیگر «فلسفه در حکم ادبیات» را بررسی کند، و این حوزه‌ای است که در سال‌های اخیر بار دیگر اهمیت یافته است. ممکن است گفته شود که بحث درباره‌ی مناسبات فلسفه و ادبیات نیازمند تعریف‌هایی روشن از هر دوی آنهاست، اما این‌که آیا چنین تعریفی ممکن است یا چگونه می‌تواند باشد، باید به فصل‌های بعدی محول شود. ما در اینجا فقط می‌توانیم نقشه‌هایی مقدماتی از این دو گستره ترسیم کنیم.

دانتو «فلسفه در حکم ادبیات» را در تقابل با «فلسفه در حکم علم» قرار می‌دهد، که دومی آرمان کسانی بود که در قرن بیستم فلسفه را در سنت تحلیلی به کار می‌بستند. فلسفه‌ی تحلیلی، در جلوه‌های گوناگونش، آرمان وضوح و دقتی را در فلسفه بنا نهاده است که به ادعای دانتو آن را از علم وام گرفته است. از آنجا که فلسفه با بعضی از حل‌ناشدنی‌ترین مسائل شناخته شده برای انسان‌ها سروکار دارد، چنین هدفی ارزش جست‌وجو را دارد. استدلال‌ها و برهان‌های دشوار در انبوهی از جملات غیرقابل درک و زبانی نامفهوم برای این منظور چندان به کار نمی‌آید. از سوی دیگر، خطر ساده‌سازی نیز در کمین است. این که فلسفه باید با زبانی دقیق و واضح سازگار شود، خود موضعی فلسفی است که به هیچ وجه نمی‌توان گفت که همگان با آن موافقتند. برخی ممکن است چنین حکم دهند که آرمان وضوح، فلسفه را چنان ساده و خام می‌سازد که دیگر برای دشواری نهفته در ذات موضوع مناسب نخواهد بود. برخی حتی پا را از این هم فراتر می‌نهند و ادعا می‌کنند که متون دشوار می‌توانند خواننده را ترغیب کنند تا فعالانه وارد بحث شود، و این‌که دشواری متون تصویری آینه‌وار از دشواری اندیشه است و به کار گرفتن تمام توان خواننده برای فهم، تنها چیزی است که از فلسفه انتظار می‌رود.

به‌طور مفصل‌تری به او خواهیم پرداخت. در اینجا همین قدر کافی است که بگوییم او تمام تلاش خود را به کار بست تا شاعران و سرودخوانان^(۴) را بی‌اعتبار کند، درحالی که محاوره‌های خود را با چنان ظرافتی نوشته است که به‌درستی می‌توان حکم داد که افلاتون خود از اربابان هنرهایی بوده است که یکسره به باد انتقادشان گرفته بود^(۵). این پدیده‌ی دووجهی — یعنی فلسفه به‌عنوان امری که بعضی از مؤثرترین ویژگی‌های ادبیات را به نمایش می‌گذارد، و فلسفه به‌عنوان رقیب ادبیات — تحقیق درباره‌ی روابط متقابل این دو را به کوششی جذاب تبدیل می‌کند.

پس چرا افلاتون باید مدعی وجود خصومت دیرینه میان فلسفه و ادبیات باشد؟ می‌توان نشان داد که خود افلاتون بود که فلسفه را به‌صورت وظیفه‌ای مجزا شکل داد، پس عجیب نیست که او چندان نظر مساعدی نسبت به شاعران و سرودخوانان ندارد: او باید تا جای ممکن فاصله‌ای میان ادبیات و فلسفه قائل می‌شد. و باز از همین رو عجیب نیست که او به ادعای سقرات مبنی بر وجود خصومتی دیرینه میان فلسفه و ادبیات قائل بود، چرا که کمتر خصومتی شدیدتر است از خصومت میان دو رقیب که بر سر قلمروی واحد با هم در ستیزند.^(۶)

بدیهی است که همجواری در یک قلمرو واحد به‌معنای همانندی نیست و برای ورود به این قلمرو می‌توانید از چندین جهت به آن نزدیک شوید. در ادامه نشان خواهم داد که دو پدیده‌ی فلسفه و ادبیات در هم تنیده شده‌اند و تلاقی این دو، حوزه‌ای برای مطالعه می‌گشاید. من در این کار از آرتور. سی. دانتو، فیلسوف آمریکایی، الهام گرفته‌ام که در سال ۱۹۸۴ در انجمن فلسفی آمریکا سخنرانی‌ای با عنوان «فلسفه در حکم ادبیات، فلسفه و ادبیات، فلسفه‌ی ادبیات» عرضه کرد^(۷)، و من قصد دارم از امکانات بالقوه‌ی این عنوان، البته با بعضی تغییرات، برای بخش‌بندی‌های فرعی ادامه‌ی این فصل بهره بگیرم.